

پیش نیازهای علم تفسیر بر پایه مقدمه تفاسیر قرآن

نهل غروی نائینی^{۱*}، حمید ایماندار^۲

^۱دانشیار دانشگاه تربیت مدرس، ^۲دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس
(تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۱۰/۱۱ - تاریخ پذیرش نهایی: ۹۰/۴/۱۳)

چکیده

علاوه بر ضروری بودن اکتساب پیش نیازهای تفسیری، توجه به آرای متقدمان، درباره‌ی مساله پیش نیازهای تفسیر لازم است. در این جستار، آشکار می‌شود که غالب مفسران، به آنچه در مقدمه‌ی تفسیرشان در مبحث پیش نیازهای تفسیر بیان داشته‌اند، در مقام عمل مقید نبوده‌اند. همچنین درباره‌ی علوم پیش نیاز تفسیر، بحث شده است؛ این علوم به هفت دسته‌ی کلی تقسیم گردیده که هر کدام، از زیرشاخه‌هایی تشکیل یافته‌اند. علوم مزبور عبارتند از: علوم عربیت، شامل علم لغت، صرف، نحو و بلاغت؛ علم حدیث؛ علم اصول فقه؛ علم کلام؛ علوم قرآنی؛ علم تاریخ؛ علم قرائات.

کلید واژه‌ها مفسران، پیش نیازهای تفسیر، مقدمه‌های تفاسیر، ارزیابی تفاسیر.

طرح مساله

دستیابی به مدلولات آیات قرآن کریم، همانند نائل شدن به هر هدف دیگری، با استمداد از اسباب خاصی میسر است. بنابراین، ضرورت شناخت این اسباب برای رسیدن به غایت شریف تفسیر، امری کاملاً مشهود و ضروری است. البته بیان این نکته ضروری است که بر اساس آیات قرآن، فهم قرآن در جهت تذکر پذیرفتن از آن، برای همه‌ی مخاطبان وحی میسر است. پس این سوال مطرح می‌شود که چه نیازی است که خودمان را در معرفی پیش نیازهای تفسیر، به تکلف بیندازیم؟ رشید رضا در مقدمه‌ی المنار، تلاش کرده که به این سوال پاسخ گوید؛ او با تقسیم تفسیر به دو مرتبه‌ی ادنی و اعلی، در

ابتدا با استناد به آیه ۱۷ سوره ی قمر،^۱ فهم قرآن را برای عموم مردم میسر می‌داند و در عین حال، دستیابی به مرتبه‌ی عالی از تفسیر را منوط به احراز شرائط پنج گانه‌ای می‌کند که همان پیش نیازهای علم تفسیر هستند. (رشیدرضا، ۲۱/۱) آنچه اهمیت پژوهش در این امر را دو چندان می‌کند، اجتناب از افتادن در ورطه‌ی تفسیر به رای است که در احادیث متعدد، با بیان‌های مختلف، به شدت از آن نهی شده است.^۲ چرا که برخی از مفسران، عدم حصول شرائط لازم را برای تفسیر، عاملی مهم در دچار شدن به تفسیر به رأی می‌دانند (نک: فخر رازی، ۱۴۸/۷، ابن عاشور، ۲۸/۱؛ طباطبایی، ۱۲۰/۳، دروزه، ۲۷۳/۱).

آنچه در نگاه اول به تالیفات مرتبط با پیش‌نیازهای تفسیر مشهود است، نوشته شدن آن‌ها از سوی افرادی است که صاحب تفسیر نبوده‌اند؛ لکن به زعم نگارنده، استقصای پیش‌نیازهای تفسیر، با توجه خاص به آرای رهپویان مسیر صعب العبور تفسیر، روشن خواهد کرد که مفسران در این باره چه دیدگاهی داشته و تا چه اندازه به آنچه در این باره در تفسیرشان نوشته‌اند، پایبند بوده‌اند؛ ضمن اینکه یکی از زوایای مهم تفسیر پژوهی، توجه خاص به دیدگاه‌های مفسران در زمینه‌ی پیش‌نیازهای تفسیر و تحلیل بایسته‌های آنهاست. در واقع، در ارزیابی یک تفسیر خاص، توجه به سه حوزه در مسأله پیش‌نیازهای تفاسیر، مهم است. نخست آن که در نگاه مفسر، چه پیش‌نیازهایی مقدمه ورود به تفسیر است؛ ثانیاً تبیین این مسأله که مفسر چه اندازه در اکتساب آنها موفق بوده و ثالثاً مفسر تا چه حد در تألیف تفسیرش، به نظرات خود در این باره اهتمام داشته است. پرداختن به حوزه‌ی اول از حوزه‌های سه گانه مذکور و تحلیل آن، هدف این نوشتار است؛ هر چند ممکن است مطالب مطرح در این نوشتار، با حوزه‌های دیگر موضوع مقاله، همپوشانی داشته باشد.

با بررسی منابع متعددی که به مقدمات علم تفسیر پرداخته‌اند، متوجه این نکته می‌شویم که عنایت کمی به تفاسیر صورت گرفته است. به عنوان نمونه، آنچه ابن عاشور

۱. وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (قمر/۱۷) و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده‌ایم؛ پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟

۲. در روایات با تعبیر متعددی از تفسیر به رای یاد شده که در مشهورترین تعبیر از پیامبر اکرم (ص)، نقل شده که فرمودند: مَنْ فسر القرآن بر آیه فلیتوا مقعده من النار. (هر کس قرآن را با رأی خود تفسیر کند، بر اوست که جایگاه خود را در آتش آماده کند). یعنی با تفسیر به رأی، خود را مستوجب آتش گردانیده است.

در مقدمه‌ی تفسیرش، با عنوان استمداد علم التفسیر آورده، علی‌رغم آن که مختصر، مفید و برخوردار از اتقان کلام و قوت استدلال است، به‌ندرت مورد توجه قرآن‌پژوهان قرار گرفته که البته متأخر بودن ابن عاشور، در کم توجهی قرآن‌پژوهان به آن بی‌تأثیر نبوده است. در مواردی هم که مقدمه‌های تفاسیر، از این زاویه مورد توجه قرار گرفته، مختصر و فاقد تحلیل محتوایی بوده و ذیل عناوینی کلی، مطرح شده است. البته این نکته هم جای تأمل دارد که غالب مفسران، به آنچه در مقدمه‌ی تفسیرشان، در باره‌ی پیش‌نیازهای تفسیر نوشته‌اند، در مقام عمل مقید نبوده‌اند؛ به عنوان نمونه، تفسیر البحر المحیط ابوحیان اندلسی، برخلاف آنچه مؤلفش در مقدمه نگاشته، کاملاً رنگ و بوی ادبی داشته و نشان می‌دهد که مؤلف، یا به دیگر مقدمات تفسیر احاطه نداشته و یا به استفاده از دیگر پیش‌نیازهای تفسیر اهتمام نورزیده است. پس روشن شد که بعضاً، مطالب مطرحه در مقدمه‌های تفاسیر، با آنچه توسط قرآن‌پژوهان دیگر در این باره صورت پذیرفته، متفاوت بوده و نتایج مهمی بر آن مترتب است.

در برشمردن پیش‌نیازهای علم تفسیر در مقدمه‌ها و مداخل تفاسیر، مشاهده می‌شود که هر کدام از مفسران راهی پیموده‌اند. دسته‌ای از مفسران، در مقدمه‌ی تفسیر خود، عنوانی را به این بحث اختصاص نداده‌اند؛ ولی در خلال مقدمه‌ی تفسیر، می‌توان به دیدگاه مفسر دست یافت. مانند مؤلف تفسیر بحرالعلوم که تنها با استناد به روایتی در مورد مذمت تفسیر به رای، وجوه لغت عرب و احوال تنزیل را جزء پیش‌نیازهای تفسیر برشمرده (نک: ابوحیان اندلسی، ۱۲/۱) و یا زمخشری که در خلال مقدمه‌اش بر الکشاف، آگاهی به علم معانی و علم بیان را از مهم‌ترین ملزومات مفسر می‌داند (زمخشری، ۲/۱).

اما گروه دیگری از مفسران، یکی از عناوین مدخل تفسیری خود را ادوات مورد نیاز مفسر برای علم تفسیر قرار داده‌اند؛ مانند ابن عاشور در التحریر و التنویر که در بابی تحت عنوان استمداد علم التفسیر به تفصیل پیش‌نیازهای تفسیر را بیان می‌کند (نک: ابن عاشور، ۱۶/۱). از این‌رو در این مقاله، تفاسیری مطمح نظرند که در مقدمه‌ی آن‌ها، به این موضوع، مفصل و یا به اجمال اشاره شده است.

لازم به ذکر است که با عنایت به گستره‌ی وسیع تحقیق در این حوزه، روش مختار ما در سامان دادن به مطالب، تبیین مواضع اشتراک و افتراق مفسران، در برشمردن پیش‌نیازهای تفسیر، جهت تحلیل مسأله و دستیابی به دیدگاهی منصفانه در این باره است.

۱- پیش نیازهای علم تفسیر در مقدمه‌های تفاسیر

پیش نیازهای تفسیر، مجموعه معلوماتی هستند که تفسیر صحیح کلام الهی متوقف بر اکتساب آنهاست. ابن عاشور در مقدمه‌ی التحریر و التنویر، از این مقدمات، تحت عنوان "استمداد العلم التفسیر" یاد می‌کند. (نک: ابن عاشور، ۱۶/۱) و در توضیح کلام خویش می‌نویسد: استمداد العلم، توقف یک علم بر معلومات قبلی است که وجود آن علم، نزد مدونان آن، وابسته به آن معلومات است تا با کمک آن، به تدوین متقن آن علم همت گمارند. در ادامه، ابن عاشور به نکته‌ی مهمی اشاره می‌کند که به زعم نگارنده‌ی این سطور، در استقصای پیش نیازهای علم تفسیر نقش مهمی دارد؛ ابن عاشور در ادامه می‌نویسد: «هر چیزی که در آن علم خاص مطرح است را نمی‌توان از قبیل استمداد العلم دانست؛ بلکه منظور از استمداد العلم هر چیزی است که استواری آن علم، متوقف بر آن است.» (همان، ۱۷) ابن عاشور پس از بیان دقیقی که از اصطلاح استمداد العلم ارائه می‌دهد، این تعریف را در علم تفسیر جاری ساخته و می‌گوید: «اما آنچه که از مسائل علوم دیگر، در علمی خاص مطرح می‌شود، مثل افاضات فخر رازی در مفاتیح الغیب، استمداد العلم به شمار نمی‌آید.» (همان). قاسمی نیز در مقدمه‌ی تفسیر خود، با بیانی شبیه به ابن عاشور، بر امثال فخر رازی خرده می‌گیرد و می‌نویسد: «اما علوم دیگر، غیر از علمی که برشمردیم و جمیع علما آنها را معین بر فهم قرآن می‌دانند، وسیله‌ی فهم قرآن نیستند؛ مانند سخنی که فخر رازی در مورد آیه‌ی ۶ سوره قاف^۱ ذکر نموده که علم هیئت، وسیله‌ی فهم این آیه است و یا ابن رشد، در کتاب خود علوم فلسفی را وسیله‌ی فهم مقصود حقیقی شارع می‌داند.» (قاسمی، ۱۴۲/۱)

جهت تحلیل بهتر پیش نیازهای تفسیر در مقدمه‌های تفاسیر، لازم است که اقوال مفسران در این باره، به همراه نقدهای وارده بر هر یک، به صورت موجز بیان شود تا از این طریق بتوانیم به تحلیلی شایسته از جوانب متعدد موضوع دست یابیم.

با جمع‌بندی اقوال مفسران در مقدمات تفاسیرشان، علوم پیش‌نیاز تفسیر، به هفت دسته‌ی کلی تقسیم می‌شوند که هر کدام، احیاناً از زیرشاخه‌هایی تشکیل یافته‌اند:

۱- علوم عربیت: اولین پیش نیاز علم تفسیر، علوم عربیت است که طبق مشهورترین قول، به دوازده دسته تقسیم می‌شود. (نک: هاشمی، ۳/۱) و احاطه بر تعدادی از این علوم، برای مفسر ضرورت دارد. برخی مفسران (نک: ابن عاشور، ۱۷/۱) عنوان کلی علوم

۱. اَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (ق/۶)

آیا به این آسمان بر فراز سرشان نظر نمی‌کنند که چگونه آن را بنا کرده‌ایم و آراسته‌ایم و هیچ شکافی در آن نیست؟

عربیت را برگزیده و سپس آن را به شاخه‌هایی تقسیم نموده‌اند. برخی دیگر، (نک: مغنیه، ۱۰/۱) به ذکر علوم عربیت اکتفا کرده و سخنی از شاخه‌های آن نکرده‌اند. به طور کلی، چهار علم از علوم عربیت، از سوی مفسران، به عنوان پیش نیازهای تفسیر ذکر شده است:

اولین علم از علوم عربیت که شاید مهمترین علم در تفسیر قرآن باشد، علم لغت است. اکثر مفسران (نک: ابن عاشور، ۱۷/۱، آلوسی، ۱/۱) با همین عنوان از این علم در تفاسیر خود یاد کرده‌اند. بعضی مفسران، از این علم، تحت عناوین دیگری یاد کرده‌اند. مثلاً برخی مفسران (نک: بلاغی، ۳۳/۱) از عنوان علم مفردات و برخی (نک: راغب اصفهانی، ۹۳/۱؛ ابیاری، ۱۷۴/۱) از اصطلاح علم غریب القرآن استفاده کرده‌اند؛ برخی مفسران مثل ابن‌هائم، مؤلف تفسیر التبیان فی غریب القرآن، گاه تمام تفسیر خود را به بررسی مفردات مشکله‌ی قرآن اختصاص داده‌اند. با عنایت به تعریف علم لغت که شناخت اوضاع شخصی مفردات است (نک: فیروزآبادی، ۷/۱) همه‌ی عناوین مذکور، تحت عنوان علم لغت قابل جمع خواهند بود.

دومین علم از علوم عربیت که مفسران، به اتفاق، آن را از پیش‌نیازهای تفسیر دانسته‌اند، علم نحو است که هدف از آن، حفظ زبان از اشتباه لفظی است (نک: مدرس افغانی، ۶۳/۱). مفسران، بر ضرورت آشنایی با مباحث نحوی قرآن و اعراب که به تعبیر ابن عطیه در مقدمه‌ی تفسیرش، روح زبان عربی است، (نک: ابوحیان اندلسی، ۱۴/۱) تأکید کرده‌اند و هیچ مفسری در اهمیت نقش آن در تفسیر تردید نکرده است (العک، ۱۵۵-۱۵۹). طبرسی، برترین علم از علوم قرآن را اعراب قرآن معرفی کرده است؛ زیرا هر بیانی به آن نیازمند و آن کلید گشودن معنای الفاظ و بدون آن، آگاهی از مراد خدا ناممکن است. (نک: طبرسی، ۸۱/۱) سمین حلبی، علم اعراب را نخستین دانش از میان ۵ علم مؤثر در فهم قرآن می‌شمارد. (حلبی، ۴۵/۱) در گذشته، گاه اصطلاح اعراب به جای نحو به کار می‌رفته است. (نک: ابن منظور، ۷۶/۱۴) در حقیقت علم نحو، راه آشنایی با اعراب است و به گفته‌ی ابوحیان، اعراب از علم نحو گرفته می‌شود؛ به همین دلیل او در مقدمه‌ی تفسیرش، علم نحو را دومین علم مورد نیاز مفسر دانسته است (نک: ابوحیان اندلسی، ۱۴-۱۵).

سومین علم مهم از علوم عربیت در مقدمات تفسیر، علم صرف است که قاطبه‌ی مفسران به آن اشاره داشته‌اند. گرچه این علم با اعراب قرآن رابطه دارد، اما این رابطه، نسبت به علم نحو ضعیف‌تر است. این رابطه، سبب شده که در گذشته و حال، در

کتابهای اعراب القرآن، کم و بیش از جایگاه و نقش صرفی کلمات نیز بحث شود. در این میان، علم دیگری تحت عنوان اشتقاق، توسط برخی مفسران، در مقدمه‌ی تفاسیرشان مطرح شده (نک: راغب اصفهانی، ۹۴/۱؛ نیشابوری، ۵۶/۱) که گویا بنابر شباهت زیادی که علم اشتقاق، به علم صرف دارد (نک: معین، ۳۸۰/۱) توسط اکثر مفسران، به عنوان زیرشاخه‌ی علم صرف بیان شده است.

چهارمین بخش از علوم عربیت، علوم بلاغت نام دارد که با عنایت به بارز بودن وجه بلاغی قرآن کریم که متناسب با عصر نزول آن بوده، ذکر این علوم ضروری است. بلاغت در لغت، مصدر «ب - ل - غ» به معنای رسیدن است و بلاغت در سخن نیز به معنای رسیدن به هدف منظور نظر، در گفتار است (نک: ابن فارس، ۳۰۱/۱-۳۰۲).

بلاغت در مفهوم اصطلاحی آن، گاه عنوان یک دانش از شاخه‌های علوم ادبی زبان عربی است و گاه به‌سان اصطلاح بلیغ در وصف‌گونه‌ی خاصی از سخن یا گوینده آن به کار می‌رود (نک: فیروزآبادی، ۲/۱) دانش بلاغت، از دانش‌های کاربردی به شمار می‌رود که هدف از آن، حسن و زیبایی بخشیدن به سخن یا مصونیت آن از اشتباهات غیر دستوری است که گاه به شیوه‌ی بیان معانی و گاه به شیوه‌ی هماهنگی سخن با موقعیت بیان آن و گاه به شیوه‌ی گزینش کلمات مربوط می‌شود. این سه شاخه، به ترتیب در دانشهای بیان، معانی و بدیع بحث می‌شوند. (نک: تفتازانی، ۲۵؛ چلبی، ۱۳/۱) ویژگی فصاحت و بلاغت در قرآن، عنصری اساسی در این متن شمرده می‌شود و از این رو، ترجمه‌ی قرآن یا بازخوانی معانی آن با بیانی دیگر، از نظر مفسران و فقیهان، قرآن نامیده نمی‌شود. (نک: معرفت، ۱۳۷/۱) اکثر مفسران، از علوم بلاغی، به عنوان پیش نیازهای علم تفسیر یاد کرده‌اند؛ تا آنجا که برخی همچون زمخشری (نک: زمخشری، ۲/۱) علوم بلاغی را مهم‌ترین ابزار مفسر در تفسیر کلام الهی می‌دانند. در عین حال، برخی از ذکر همه‌ی این علوم و یا برخی از آن‌ها غفلت ورزیده‌اند. لازم به ذکر است که برخی، بدیع را زیرشاخه‌ی دو علم معانی و بیان می‌دانند؛ احتمالاً به همین دلیل برخی مفسران، مثل ابن‌عاشور، در کنار دو علم معانی و بیان، از علم بدیع یاد نکرده‌اند (نک: ابن‌عاشور، ۱۷/۱). رشید رضا نیز در مقدمه‌ی المنار، تنها دو علم معانی و بیان را ذکر نموده و از آن دو، تحت عنوان اسالیب یاد می‌کند. (نک: رشیدرضا، ۲۱/۱) علم معانی و علم بیان، در حوزه‌ی مباحث معنایی و علم بدیع، در حوزه‌ی صور معنایی و لفظی قرار دارد؛ از این رو، گفته‌ی برخی مفسران (نیشابوری، ۵۶/۱) که علم بدیع را مختص حوزه‌ی لفظی قلمداد کرده‌اند، خالی از وجه است. گروهی از مفسران (نک:

ابن عاشور، ۱۷/۱؛ بلاغی، ۳۳/۱) به دلیل استفاده‌ی این علوم در اثبات وجهی از وجوه اعجاز قرآن، از آن به نام علم دلائل الاعجاز یاد کرده‌اند.

۲- علم حدیث: دومین پیش نیاز تفسیر، علم حدیث است. به دلیل پیوند عمیق قرآن و سنت نبوی و ائمه اطهار(ع)، علم حدیث، جزء ملزومات علم تفسیر است. آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی نحل^۱ و آیه‌ی ۹۰ سوره‌ی انعام^۲ لزوم مراجعه به سنت نبوی را بیان می‌نماید و ائمه هدی(ع) نیز براساس حدیث شریف ثقلین^۳، عدیل القرآن محسوب می‌شوند. آگاهی به کلام ایشان نیز در کنار سنت نبوی، از جمله پیش نیازهای مفسر است. ناگفته پیداست که بهره بردن از کلام معصومین در علم تفسیر، متوقف بر آگاهی مفسر بر فنون سه گانه‌ی علم حدیث، یعنی درایة الحدیث، فقه الحدیث و رجال الحدیث، به جهت تشخیص حدیث صحیح از سقیم است و صرف نقل احادیث، بدون توجه به میزان صحت آن‌ها، باعث لغزش مفسر در ارائه‌ی تفسیر مرضی حضرت حق تعالی می‌شود. ابن عاشور (نک: ابن عاشور، ۲۳/۱) از علم حدیث، تحت عنوان علم آثار یاد کرده است که گویا به علم حدیث عنایت داشته؛ زیرا آنچه از اصطلاح علم حدیث اراده می‌شود، مشتمل بر مفاد سه گانه‌ی این علم، یعنی درایة الحدیث، فقه الحدیث و رجال الحدیث است که این معنا در علم آثار مرسوم وجود ندارد. برخی مفسران (نک: بلاغی، ۳۳/۱، کاشفی، ۱۷/۱) مواردی از قبیل معرفت به اسباب النزول، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، تبیین مجمل، تعیین مبهمات، وجوه و نظائر، نظم بین السور، مکی و مدنی و مواردی از این دست را مأخوذ از علم حدیث می‌دانند.

۳- اصول فقه: سومین پیش نیاز ضروری، جهت تفسیر کلام الهی، اصول فقه است و عبارت است از علم به قواعدی که برای به دست آوردن احکام شرعی فرعی، یا هر آنچه که نهایتاً در مقام عمل به آن استناد می‌شود، آماده شده است (نک: آخوند خراسانی،

۱. بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لُبِّيْنًا لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (نحل/۴۴)

(از آنها بپرسید که) از دلایل روشن و کتب (پیامبران پیشین آگاهند!) و ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی و شایداندیشه کنند!

۲. أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ (انعام/۹۰) اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است؛ پس به روش ایشان اقتدا کن.

۳. حدیث ثقلین را حدود ۳۴ نفر از اصحاب نقل کرده‌اند و بزرگان اهل سنت که این حدیث را در طول قرن‌ها در کتابهای خود آورده‌اند، به ۱۸۷ نفر می‌رسد (نک: عبقات الانوار، ۴-۱۱/۳-۱۰) بر طبق این حدیث پیامبر اکرم(ص) فرموده‌اند:

انی تارک فیکم الثقلین "کتاب الله و عترتی اهل بیته و آنها لن یفترقا حتی یردا علی الحوض"

دو ثقل را در میان شما باقی می‌گذارم؛ کتاب الله و اهل بیتم و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

(۲۳/۱) به بیان ساده‌تر، شامل قوانین استنباط از کلام عرب است. اکثر مفسران (نک: ابن عاشور، ۲۴؛ آلوسی، ۷/۱؛ کاشفی، ۱۷/۱) به آن اشاره کرده و در عین حال، برخی (نک: بلاغی، ۳۳/۱) آن را در شمار پیش‌نیازهای تفسیر نیلورده‌اند. ابن عاشور (نک: ابن عاشور، ۲۴/۱) به گروهی اشاره می‌کند که بخشی از اصول فقه را پیش‌نیاز تفسیر می‌دانند و در نهایت، خود را جزء قائلین به این قول معرفی می‌کند و در توجیه مطلب می‌نویسد: «البته برخی مفسران، اصول فقه را از ماده‌ی تفسیر نمی‌شمارند؛ ولی احکام، اوامر و نواهی و عموم که از اصول فقه است را برای علم تفسیر لازم می‌دانند؛ در نتیجه، این بیان صحیح است که بخشی از اصول فقه از ماده‌ی تفسیر به شمار می‌رود. این موضوع از دو جهت قابل توجه است: یکی آن‌که طرق استعمال کلام عرب، همچون مسائل فحوی و مفهوم مخالف از جمله مباحث این علم است. جهت دوم آن که علم اصول، قواعد استنباط را به عنوان ابزار مفسر در استخراج احکام شرعیه تبیین می‌کند. برخی (نک: آل غازی، ۸/۱؛ ابن جزی، ۶/۱؛ کاشفی، ۱۷/۱) به اشتباه، علم فقه را از ملزومات تفسیر برشمردند؛ در حالی که تفسیر متوقف بر فقه نیست؛ همچنانکه ابن عاشور، بر این مهم تاکید کرده است (ابن عاشور، ۲۴/۱).

۴- علم کلام: این علم، چهارمین پیش‌نیاز تفسیر است که با توجه به هدف آن که اثبات گزاره‌های اعتقادی و پاسخگویی به شبهات مخالفان دین است (نک: خسروپناه، ۶) از لوازم علم تفسیر به شمار می‌رود. اکثر مفسران (نک: برای نمونه، آلوسی، ۱۸/۱؛ ابوحیان اندلسی، ۱۷) غایت علم کلام را فهم آنچه را که بر خدا جایز و یا محال است، دانسته‌اند؛ هر چند بنا به نظر اکثر صاحب‌نظران معاصر (نک: مطهری، ۹) عقاید دینی، موضوع علم کلام است. ابن قتیبه دینوری، کتابی با عنوان تاویل مشکل القرآن تالیف کرده و در مقدمه، هدف خود را از تالیف کتابش، مبرا کردن قرآن از مطاعن ملحدان دانسته است. (نک: ابن قتیبه، ۴) آنچه باید توجه داشت، این است که علل تاریخی، نقش غیرقابل انکاری در برشمردن علم کلام، در شمار ملزومات تفسیری داشته‌اند؛ به این معنا که ضرورت پاسخگویی به آرای سخیف، حول مقدسات دینی، از یک طرف و اختلافات دامن‌دار حول اعتقادات مذهبی از طرف دیگر، ایجاب می‌کرده که این علم نیز در شمار ملزومات تفسیری قرار گیرد؛ هرچند ممکن است که به طور مستقیم تفسیر بر آن متوقف نباشد.

۵- علوم قرآنی: علوم قرآنی، پنجمین لازمه‌ی تفسیر است. مفسران از این عنوان، در مقدمه‌ی تفسیر یاد نکرده‌اند. قرآن پژوهان معاصر (نک: ایزدی مبارکه، ۹۳؛ رجبی، ۳۵۱) به درستی، علوم قرآنی را جزء پیش‌نیازهای تفسیر آورده‌اند؛ زیرا با عنایت به

تعریف علوم قرآنی، این اصطلاح از جامعیت برخوردار است؛ اما مواردی از قبیل اسباب نزول، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مکی و مدنی و... که مفسران در مقدمه‌ی تفسیرشان آورده‌اند، در شمار زیرمجموعه‌های علوم قرآن محسوب می‌شوند و دیگر جایی برای ذکر مجزای هر کدام از علوم، آنچنان که برخی مفسران (نک: ابن عطیه، ۱۲/۱؛ کاشفی، ۱۷/۱) عمل کرده‌اند، باقی نمی‌ماند.

۶- علم تاریخ: ششمین پیش‌نیاز مفسر، علم تاریخ است. در حوزه‌ی علم تاریخ، عناوین متعددی توسط مفسران استعمال شده است. بر اساس نظر برخی قرآن پژوهان (نک: رجبی، ۳۳۲) همه‌ی عناوین، در علم تاریخ قابل ادغام است؛ مثلاً ابن عطیه (نک: ابن عطیه، ۱۲/۱) عادات عرب در اقوال و افعال و آگاهی به احوال اهل کتاب ساکن در جزیره العرب را به عنوان معلومات تاریخی ضروری برای مفسر، برشمرده است. برخی مفسران (نک: نیشابوری، ۵۶/۱؛ رشیدرضا، ۲۴/۱) از عنوان کلی علم احوال یاد کرده‌اند و گروهی دیگر (نک: ابن جزی، ۶/۱؛ نیشابوری، ۵۶/۱) عنوان علم قصص را استفاده نموده‌اند.

البته باید گفت که در اینجا، علم تاریخ، با آن همه گستردگی مدنظر نیست؛ چه آن که اولاً احاطه بر زوایای علم تاریخ، برای یک مفسر مقدور نیست؛ ثانیاً تنها بخشی از معلومات تاریخی را می‌توان جزء پیش‌نیازهای تفسیری به شمار آورد. در نتیجه، تحدید میزان آشنایی مفسر با تاریخ، اجتناب‌ناپذیر است. می‌توان گفت که آگاهی‌های تاریخی در رابطه با تفسیر، به سه دسته‌ی کلی تقسیم می‌شوند: دسته‌ی اول، عبارتند از معلومات تاریخی که جزء پیش‌نیازهای تفسیرند و تنها این بخش از تاریخ، پیش‌نیاز تفسیر محسوب می‌شود؛ مانند آگاهی به زوایای تاریخی افسانه‌ی غرانیق؛ بخش دوم از آگاهی‌های تاریخی، جزء مؤیدات تفسیرند و نه ملزومات آن؛ مانند آگاهی بر بسیاری از اخبار امم گذشته؛ دسته‌ی سوم، حوزه‌ای از معلومات تاریخی است که اساساً نقشی در نزدیک شدن مفسر به غایت تفسیر ندارند؛ مانند آگاهی بر برخی جزئیات تاریخی اشخاص و مکان‌های مذکور در قرآن.

ابن جزی، در مقدمه‌ی تفسیر خود، در این باره بیانی شیوا دارد. او می‌نویسد: «اما در رابطه با قصص که از جمله علوم است که قرآن کریم متضمن آن است، باید گفت که چاره‌ای از تفسیر قسمتی از آن، که تفسیر متوقف بر آن می‌باشد، نیست و آنچه جز این باشد، زائد و مفسر مستغنی از آن است. در این باره، بعضی از مفسران، حکایت صحیح و غیر صحیحی نقل کرده‌اند؛ تا آنجا که آنچه را که ذکر آن جائز نیست، مانند تقصیر در مورد منصب انبیا و حکایت آنچه انبیا از آن منزّه‌اند، در تفاسیر خود آورده‌اند. اما ما در

کتاب خود، اکتفا می‌کنیم بر قصصی که تفسیر، متوقف بر آن بوده و در حدیث صحیح وارد شده است (ابن جزی، ۶/۱).

بنابراین، تنها، سخن آن دسته از مفسران قابل تأیید است که به نوع اول از تاریخ اشاره کرده‌اند؛ مانند ابن عاشور که آگاهی از اخبار عرب را در زمره‌ی ملزومات تفسیر بر شمرده است (ابن عاشور، ۲۴/۱).

با عنایت به مطالب مذکور، اصحّ اقوال آن است که اشتغال قرآن کریم بر تاریخ انبیا، قصص امت‌های گذشته، اشخاص و مکان‌های متعدد - که آگاهی از هویت و احوال آن‌ها، برخی از مفسران را به تکاپو انداخته - و همچنین آگاهی از فضای نزول، آشنایی با بخشی از تاریخ را که با وقایع و حوادث مذکور در قرآن کریم، پیوند خورده است، به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر تبدیل کرده است. بنابراین، صرف آگاهی به اخبار و عادات عرب و احوال اهل کتاب ساکن در جزیره‌العرب، در حالی که قرآن کریم و متون تفاسیر، مشحون از ذکر وقایع تاریخی است، برای مفسر کفایت نمی‌کند. هر چند باید تصریح کرد که مرزبندی معلومات مفسر حول تاریخ، باید با عنایت به غایت تفسیر که همان تبیین هدایت قرآنی است، صورت پذیرد؛ در این راستا، باید اذعان کرد که مشقت‌های فراوان عده‌ای از مفسران، در دستیابی به جزئیات برخی واقعیات تاریخی، مثل نام اشخاص و مکان‌ها، با غایت هدایتگری و اوصافی چون موعظه و ذکر بودن قرآن، در تعارض است؛ اما صرف نظر از مفید فایده بودن، آگاهی بر بخشی از جزئیات تاریخی حول وقایع مطرح شده در قرآن، افزایش توانایی پاسخگویی به نظرات فاسد مطرح درباره، برخی مباحث تاریخی - مثل اسرائیلیات در تفاسیر - را برای مفسر، به همراه دارد. مانند احادیثی که در مورد افسانه‌ی غرانیق، توسط برخی بیان شده و احاطه بر ابعاد تاریخی مسأله، باید به عنوان بخشی از فرآیند پاسخگویی به این قبیل مسائل، مورد توجه قرار گیرد. آشنایی مفسر با منابع معتبر و قوه‌ی تشخیص تاریخ صحیح از سقیم، از دیگر ضروریات این حوزه است.

۷- علم قرائات: هفتمین و آخرین علم از علوم مقدماتی تفسیر، علم قرائات است. می‌توان گفت که علم قرائت، از نظر درجه‌ی اهمیت، از نقش کم‌رنگ‌تری در مقایسه با سایر مقدمات علم تفسیر برخوردار است. شیخ جواد مغنیه، در اتفاق نظر مفسران بر ضرورت آن در علم تفسیر، ابراز تردید نموده (نک: مغنیه، ۱۰/۱) و مؤید این قول، عدم ذکر این علم، به عنوان مقدمات ضروری تفسیر، از سوی برخی (نک: بلاغی، ۳۳/۱) می‌باشد. مراد از علم قرائات، آن‌گونه که اکثر مفسران گفته‌اند، کیفیت نطق به قرآن و ترجیح یکی از وجوه محتمل، در مورد آیه است. آنچه لازم به ذکر است، این است که احاطه بر قسمت اعظمی از علم قرائات،

مثل نوع تلفظ مدها، قواعد اماله و مواردی از این دست که تاثیری در اختلاف معانی ندارند، بالطبع از ملزومات علم تفسیر، محسوب نمی‌شود و ظاهراً عدم برشمردن قرائات، در شمار ملزومات تفسیر از سوی برخی از دانشمندان، به همین سبب است. لازم به ذکر است که بسیاری از مفسران، علوم متعدد دیگری را در مقدمه‌ی تفاسیرشان، به عنوان پیش‌نیازهای مفسر مطرح کرده‌اند که برخی از آنها، ذیل عناوین فوق قرار می‌گیرند که در خلال مباحث قبل، به این گونه موارد اشاره شد. از دیگر موارد قابل ذکر، نام بردن از علم استدلال و یا ردّ المعارضین (نک: نیشابوری، ۵۶/۱) است که در واقع، هدف علم کلام و علم اصول را تشکیل می‌دهد.

برخی مفسران (نک: راغب اصفهانی، ۹۳/۱؛ ابیاری، ۱۷۴/۱) از علمی تحت عنوان موهبت و یا قوه‌ی فهم و وسعت ادراک (نک: ابن عطیه، ۱۲/۱). به عنوان یکی از مقدمات تفسیر نام برده و به حدیث نبوی^۱ استدلال کرده‌اند؛ با این مضمون که هر کس، به آنچه از علوم دین آگاهی دارد عمل کند، علم آنچه به آن آگاهی ندارد، به او افزوده می‌شود. این مفسران، ابن عباس را از مصادیق این حدیث شریف می‌دانند که این علم به دعای پیامبر(ص) به او اعطا شد. در نقد این مطلب باید گفت که چیزی که از آن، به علم موهبت تعبیر شده و در اثبات آن، به کلام نبوی استدلال شده، قابل پذیرش است؛ اما آنچه قابل مناقشه است، آوردن آن در شمار پیش‌نیازهای مفسر است. در تبیین این مسأله، باید گفت که مراد از پیش‌نیازهای تفسیر، علمی است که هر کس برای تفسیر کلام الهی، ناگزیر از اکتساب آن‌هاست؛ در حالی که مواردی چون علم موهبت و یا قوه‌ی فهم و ادراک، از حوزه‌ی علوم اکتسابی مبتنی بر تلاش فکری، خارج بوده و به استعداد معنوی فرد در حوزه‌ی عمل مربوط می‌شود؛ حال آن که مراد ما از پیش‌نیازهای تفسیر، آن مقدار از علوم است که مفسر، با احاطه بر آن‌ها، خود را به غایت علم تفسیر، یعنی دستیابی به مراد کلام الهی، به قدر طاقت بشر، نزدیک کند و لااقل به ورطه‌ی تفسیر به رای نیفتد. در نتیجه، به شمار آوردن این گونه موارد، به عنوان ضرورت‌های تفسیر، غیر قابل پذیرش است. هم‌چنین، به شهادت برخی مفسران، مانند سیوطی، به نقل از ابن عیینه (سیوطی، ۲۱۶/۲) آیات قرآن کریم،^۲ دالّ بر این حقیقتند که افراد

۱. من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم یعنی: «هر کس به آنچه می‌داند عمل کند، خداوند، علم آنچه نمی‌داند عطا می‌کند. مجلسی، ۱۸۹/۷۸.

۲. سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (اعراف/۱۴۶) به زودی مردمی که در روی زمین، به ناحق تکبر می‌کنند، از آیات خود، منع می‌کنم. اینان، هر آیه‌ای که

متکبر از دستیابی به حقیقت آیات الهی، محروم خواهند ماند؛ راغب، در تفسیر خود، در این باره می‌گوید: «از ویژگی‌های کسی که متصدی امر تفسیر است، آن است که تقوا پیشه سازد و از شرور نفس خود، به خدا پناه برد و از تکبر دوری کند؛ زیرا که تکبر اساس هر فساد است و اینکه خود را در فهم آیات، از اسلاف که در عهد پیامبر (ص) زیسته‌اند و شاهد بر تنزیل بوده‌اند، بیشتر در معرض اتهام قرار دهد» (راغب، بی، ۹۵/۱) در نتیجه، در حوزه‌ی تفسیر قرآن نیز این اصل جاری است و مفسر، به صرف فراگیری پیش‌نیازهایی که از قبیل علم بشری هستند، فارغ از متخلق شدن به اخلاق قرآنی، راهی به بطن قرآن نخواهد یافت. اما این، غیر از این است که بگوییم هر کس علم موهبت نداشته باشد، نباید به تفسیر قرآن مبادرت ورزد. در این باره، رجبی، قرآن پژوه معاصر، تصریح می‌کند که اگر معارف حاصل از علم موهبت را نوعی فهم قرآن که بدون تلاش فکری و با صفای باطن حاصل می‌شود، به حساب آوریم، علم موهبت، از قبیل منابع تفسیر است و نه شرایط تفسیر (رجبی، ۳۷۶). در واقع، به این دلیل که تعریف ما از پیش‌نیازهای تفسیر، علمی است که تفسیر بر آن متوقف بوده و مانع قرار گرفتن در زمره‌ی مفسرین به رای می‌شود، آگاهی‌های مفسر، نسبت به علوم ناظر به قرآن، مانند وسعت معلومات تاریخی مفسر و یا توانمندی‌های ذاتی و اکتسابی دیگر مثل علم الموهبة، مؤید تفسیر است و نه از ملزومات تفسیر. از این رو، نتیجه‌ی مهم التزام به این اصل، خارج شدن مواردی است که توسط بسیاری از مفسران و یا قرآن پژوهان، به عنوان پیش‌نیازهای تفسیری ذکر شده است. در واقع، تاثیر علوم جدید در تفاسیر برجسته‌ی قرن اخیر، همچون المنار و فی ظلال القرآن و ... غیر قابل انکار است؛ ولی باید تصریح کرد که علوم جدید، همچون پژوهش‌های نو در تاریخ و باستان، تنها قوام بخش محتوای تفسیر بوده و زمینه را برای پاسخگویی به شبهات، از طریق قرآن فراهم می‌کنند؛ در غیر این صورت، با معرفی آن‌ها به عنوان ملزومات تفسیر مجبوریم به لوازم فاسد آن، تن دهیم. مثلاً نتیجه‌ی عملی برشمردن علوم انسانی، به عنوان پیش‌نیازهای تفسیری، بدون عنایت به ضرورت قطعیت مفاد آن‌ها، در واقع، تن دادن به لوازم فاسد آن است. به عنوان نمونه، عبدالکریم سروش، در مقاله‌ی بسط و قبض تئوریک شریعت، تحول فهم دینی را وابسته به تحول جهان‌بینی فرد می‌داند (سروش، ۱۷) که در جای خود، فساد این کلام و عواقب خطرناک آن توسط صاحب‌نظران بیان شده است. (نک:

→ بنگرند، ایمان نمی‌آورند و اگر راه باطل را بنگرند، آن را انتخاب می‌کنند؛ زیرا اینها آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند.

حسینی طهرانی، ۹۶) پس اگر معتقد باشیم که علوم انسانی، از پیش نیازهای تفسیر است، تحول پیایی علوم انسانی؛ فهم تفسیری مفسر را متحول خواهد کرد و این، یعنی تا مفسر به علوم انسانی و تحولات آن احاطه نداشته باشد، نمی‌توان تفسیر ارائه شده‌ی او از قرآن را قابل پذیرش دانست. عواقب سوء این دیدگاه، روشن است. در نتیجه، نهایت چیزی که می‌توان در این رابطه پذیرفت این است که علوم انسانی، از مؤیدات تفسیر است و نه پیش‌نیاز آن. از نتایج دیگر که از چنین نظرات فاسدی حاصل می‌شود، این است که با مقایسه‌ی اقوال اغلب مفسران در این باره، با اظهارات قرآن پژوهان، به این نتیجه می‌رسیم که در دیدگاه مفسران، اهتمام بیشتری به غایت تفسیر شده و غالباً فاقد پیامدهای نامطلوب برخی گفته‌های قرآن پژوهان است. این نکته، بار دیگر، ضرورت توجه خاص به آراء مفسران را در این حوزه آشکار می‌سازد.

از جمله دیگر مطالبی که توسط برخی مفسران (نک: ابن جزی، ۶/۱؛ نیشابوری، ۵۶/۱) ذکر شده، می‌توان به این موارد اشاره کرد: علوم‌ی چون علم النظم بین السور، علم وجوه و نظائر، علم اخلاق، علم قصص، علم حقائق و اشارات، علم مواعظ و نصایح، علم تاویل، علم تصوف، علم اصول الدین.

باید گفت صرف نظر از اینکه اطلاق علم به بسیاری از این موارد صحیح نیست، برخی از آنها، از محصولات تفسیر به شمار می‌روند و نه پیش نیازهای آن؛ مانند علم اخلاق، علم قصص، علم مواعظ و نصایح، علم حقائق و اشارات و علم اصول الدین. در واقع اگر مواردی از این دست را جزء پیش‌نیازهای تفسیر بدانیم، به ناچار مفاد و قواعد همه‌ی این‌ها که در صحت آنها اتفاق نظری نیست، بر تفسیر تحمیل شده و دیگر مجالی برای تفسیر آیات، باقی نمی‌ماند. اما می‌توان گفت اصول اساسی این علوم، بایستی موافق با تفسیری صحیح از قرآن کریم، پایه‌ریزی شوند. به عنوان نمونه، ابن جزی، ضمن اینکه تصوف را از پیش نیازهای مفسر برمی‌شمرد، می‌نویسد: «ما در تفسیر خود، در مواضع متعددی از دوازده مقام تصوف، سخن به میان آورده‌ایم» ابن جزی در ادامه، به زعم خود مقامات دوازده گانه‌ی تصوف را ذیل آیات قرآن بیان می‌دارد؛ مثلاً اینکه، مقام مراقبه، از آیه‌ی اول سوره نساء^۱ قابل برداشت است. ابن جزی از برخی علما نقل می‌کند که تمام تفسیرهای باطنی متصوفه، جز بواطل است و خود می‌گوید: «اگر انصاف به خرج دهیم، باید گفت که در آن‌ها، حقائق و بواطلی است. (ابن جزی، ۶/۱). با عنایت به کلام ابن جزی، روشن می‌شود که علوم‌ی چون تصوف که به قول خود او،

۱. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمٌ رَؤُوفًا (نساء/۱) هر آینه خدا مراقب شماست.

معجونی از حقائق و بواطن است، نمی‌تواند از ملزومات تفسیر باشد. این یعنی بنا کردن تفسیر بر علمی مخلوط از حق و باطل که اگر حقائق نیز در آن باشد، محصول شهود و اذواق اهل تصوف است. ضمن آن که قطعاً تفسیر، بر چیزی مثل اقوال متصوفه متوقف نبوده و استعمال آن در تفسیر، نوعی تحمیل ذوق و شهود شخصی، بر آیات است که زائد بر غایت تفسیر است. مؤید سخن ما کلامی است که برخی مفسران در تفاسیرشان آورده‌اند؛ چنانکه مکارم شیرازی، در تفسیر خود آورده است: «خطرناکترین شیوه تفسیر، آن است که مفسر، در محضر کتاب الله، به مثابه‌ی معلم ظاهر شود و نه دانش‌آموز؛ به این معنا که افکار خود را بر قرآن تحمیل نموده و احکام منتج از تخصص علمی، رویکرد مذهبی و ذوق شخصی را به اسم قرآن و به شکل تفسیر قرآن ارائه نماید.» (مکارم، ۹/۱) شاید گفته شود که برخی از این ایرادات، بر ملزومات متفق علیه تفسیر نیز وارد است. این اشکال وارد نیست؛ زیرا به عنوان نمونه، علم لغت که مفسران، بالاتفاق آن را جزء ملزومات تفسیر می‌دانند، علاوه بر اصالت تاریخی آن از صدر اسلام و مبنای علمی آن از مواضع اشتراکی زیادی بین اهل لغت برخوردار است که این نکته در تفاسیر قابل رویت است؛ در مقابل، مواردی چون تصوف که به اشتباه، از سوی برخی، جزء ملزومات تفسیری قرار گرفته‌اند، حائز چنین ویژگی‌هایی نیستند. وجوه و نظایر نیز از جمله معلوماتی است که مفسر، حتی بدون آگاهی مستقیم از مفادش در تفسیر خود، اقدام به طرح در آیات می‌کند. یعنی یک تفسیر صحیح از آیات، صورت‌های مختلف کلمات، در مواضع مختلف را مدنظر قرار می‌دهد. النظم بین السور هم نظریه‌ای است که در صحت آن، اتفاق نظر وجود ندارد (نک: معرفت، ۴۱۲).

در مورد علم تاویل، باید گفت که با عنایت به آیه‌ی ۷ سوره‌ی آل‌عمران،^۱ اختصاص به طبقه‌ای خاص، یعنی راسخان در علم دارد که ائمه(ع) مصداق بارز آن هستند؛ در نتیجه علمی مانند علم موهبت که به آن اشاره رفت، نمی‌تواند از پیش نیازهای تفسیر باشد؛ افزون بر این که تفسیر و تاویل، دو حوزه‌ی مستقل از یکدیگر محسوب می‌شوند (طباطبایی، ۴۴/۳).

۱. هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیه‌ها محکمانند، این آیه‌ها أم الکتابند، و بعضی آیه‌ها متشابهاتند. اما آنها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تاویل، از متشابهات پیروی می‌کنند؛ در حالی که تاویل آن را جز خداوند و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند، نمی‌دانند؛ ایشان می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست. و جز خردمندان پند نمی‌گیرند.

نتیجه

باید گفت که اغلب مفسران، در ذکر پیش‌نیازهای علم تفسیر، دچار افراط و تفریط‌های مشهودی شده‌اند که اجمالاً در سطور قبل، از نگاه خواننده گذشت. کاشفی سبزواری (نک: کاشفی، ۱۷۴/۱) در تفسیر خود، از نظر ذکر تعداد زیادی از علوم مورد نیاز در تفسیر و زمخشری (نک: زمخشری، ۲/۱) به جهت تاکید متعصبانه بر علم معانی و بیان، و محمدجواد بلاغی (نک: بلاغی، ۳۳/۱) با منحصر کردن علوم تفسیر به چهار علم، مثالهایی برای اثبات این ادعا هستند.

آنچه در ریشه‌یابی این مسأله می‌توان گفت، این است که سبک مفسران در برخورد با موضوع پیش‌نیازهای علم تفسیر، اغلب تابع میزان تسلط آن‌ها بر آن علوم بوده است. بررسی زندگینامه‌ی مفسران و سیر علم‌آموزی آنان، میزان تأثیر این مسأله را در سبک مفسر روشن خواهد کرد. به بیان دیگر، برخی مفسران، علومی که خود در آن‌ها تبحر بیشتری داشته‌اند را در درجه‌ی اولویت قرار داده و در نتیجه، سلاقی و توانایی‌های مفسر، مانع بیان منصفانه او در برشمردن مقدمات تفسیر شده است. مثلاً زمخشری، کسی را که احاطه‌ی کامل بر علوم معانی و بیان ندارد، ناتوان از دریافتن مفاهیم و ظرائف قرآن می‌داند؛ هر چند در جایی دیگر، از قول علمای تفسیر، علوم تفسیر را پانزده علم برمی‌شمرد؛ ولی در تفسیر خود، نشان داده که به این معنی معتقد نبوده است. این فرضیه، زمانی به واقعیت نزدیک می‌شود که بدانیم اکثر مفسران، مقدمه‌های تفسیر خود را پس از تفسیر خود بر آیات نوشته‌اند و به نوعی، تبحر هر مفسری در دانشی خاص، او را از تقید به آنچه در مقدمه‌ی تفسیر در پیش‌نیازهای تفسیر نوشته، رها ساخته است. از طرفی دیگر مطمح این مسأله، بار دیگر بر این مهمّ صحه می‌گذارد که پرداختن به پیش‌نیازهای تفسیر، به طور جدّی، نظر مفسران نبوده و حتی به امری صوری بدل شده است. از نشانه‌های دیگر این امر، عدم تقید مفسران به چیزی است که به عنوان ملزومات تفسیر در مقدمه‌ی تفسیرشان نوشته‌اند. در حالی که در خلال این مقاله، به مضرات عدم توجه جدی به ملزومات تفسیر، با ذکر نمونه‌ها اشاره شد. تسامح در تعبیر، از دیگر دلایل افراط‌ها و تفریط‌ها در این حوزه است. تسامح در تعبیر، به این معناست که گاه مفسر، توجه نداشته که دو یا چند عنوانی را که ذکر کرده، می‌توان ذیل یک عنوان جمع کرد؛ مانند اسباب النزول و علم ناسخ و منسوخ که هر دو، زیرمجموعه‌ی علوم قرآنی هستند. مثال دیگر، اطلاق عنوان علم، بر یک سلسله معلومات محدود و فاقد شرائط لازم برای تسمیه به عنوان علم است؛ مانند اطلاق علم بر نظم بین السور که

صرف نظر از عدم اتفاق علما بر صحت تناسب بین سوره‌ها، نمی‌توان از آن به عنوان علم یاد کرد. از دیگر دلایل این موضوع، می‌توان به عدم احاطه‌ی عمیق مفسر، به مفاد و اهداف علوم مختلف اشاره کرد؛ مثلاً انکار نافذ بودن اسباب النزول و یا معرفت به علم حدیث در تفسیر، ناظر بر این امر است. عامل دیگر، عدم شناخت صحیح از غایت تفسیر و یا عدم اهتمام به آن است؛ مثل نگاه کردن به قرآن، از زاویه‌ی تاریخی که منجر به افراط در پرداختن به جزئیات تاریخی می‌شود؛ حال آن که افراط در این موضوع، متضاد با غایت تفسیر است. گاه نوع اعتقادات و بینش مفسر، در این امر موثر بوده است؛ از باب نمونه می‌توان به عدم عنایت مفسران اهل سنت به روایات اهل بیت(ع) اشاره کرد. همچنین است تکیه‌ی افراطی بر روایات تفسیری و بازماندن از جوانب دیگر علم تفسیر از دیگر نمونه‌های تاثیر نوع بینش مفسر در معرفی ملزومات تفسیر، جدال‌ها و اختلافات دامنه‌دار گروه‌هایی همچون معتزله و اشاعره، در سیر تاریخ تفسیر است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن جزی، محمد بن احمد، بیروت، دارالارقم بن ابی الارقم، ۱۴۱۶ ه.ق.
۳. ابن عاشور، محمد طاهر، التحریر و التنویر، تونس، الدارالتونسیه، ۱۹۸۴.
۴. ابن فارس، احمد بن زکریا، مقاییس اللغة، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷.
۵. ابن قتیبه، ابو محمد عبدالله، تأویل مشکل القرآن، تحقیق سید احمد صقر، القاهرة: داراحیاء الکتب العربیه، ۱۴۰۱ ه.ق.
۷. ابن هشام الانصاری، مغنی اللیب، قم، مکتبه سیدالشهداء، ۱۴۰۶ ه.ق.
۸. ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ه.ق.
۹. ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ه.ق.
۱۰. ابیاری، ابراهیم، الموسوعه القرآنیة، قاهره، موسسه سجل العرب، ۱۴۰۵ ه.ق.
۱۱. ابو حیان، محمد بن یوسف اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ ه.ق.
۱۲. العک، خالد عبدالرحمن، اصول التفسیر وقواعده، بیروت، دارالنفائس، ۱۴۰۶ ه.ق.
۱۳. آل غازی، سید عبد القادر ملاحویش، بیان المعانی، دمشق، مطبعه الترقی، ۱۳۸۲ ه.ق.
۱۴. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه.ق.
۱۵. ایزدی مبارکه، کامران، شروط و آداب تفسیر و مفسر، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۱۶. بلاغی نجفی، محمدجواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، قم، بنیاد بعثت قم، ۱۴۲۰ ه.ق.

۱۷. تفتازانی. سعدالدین، *المطول*، قم. دارالفکر، ۱۳۸۳ه.ق.
۱۸. حسینی طهرانی، سیدمحمد، *نگرشی بر مقاله بسط و قبض*، تهران: مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم اسلام، ۱۴۲۷ه.ق.
۱۹. حلبی سمن، *الدر المصون*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ه.ق.
۲۰. خراسانی محمد کاظم، *کفایة الاصول*، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۲۷ه.ق.
۲۱. خسروپناه، عبدالحسین، *کلام جدید*، قم، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه، ۱۳۸۳.
۲۲. حلبی، مصطفی بن عبدالله، *کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*، استانبول، وکالت المعارف الجلیله، ۱۳۶۰ه.ق.
۲۳. سروش، عبدالکریم، *مقاله بسط و قبض*، تهران: مؤسسه فرهنگی اسلامی، ۱۳۷۷.
۲۴. اصفهانی، راغب، *المفردات لالفاظ القرآن الکریم*، قاهره، دارالکتب العربی، ۱۳۹۲ ه.ق.
۲۵. رجبی علی، *روش‌شناسی تفسیر قرآن*، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹.
۲۶. رشیدرضا، محمد، *تفسیر القرآن الحکیم الشہیر بتفسیر المنار*، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا.
۲۷. زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله، *البرهان فی علوم القرآن*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ه.ق.
۲۸. زمخشری، محمود، *الکشاف عن غوامض التنزیل*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ه.ق.
۲۹. سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد، *تفسیر بحر العلوم*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ه.ق.
۳۰. سیوطی جلال الدین، *الاتقان فی علوم القرآن*، بیروت، المکتبه العصریه، ۱۹۸۷.
۳۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین، *تفسیر المیزان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعہ مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.
۳۲. عزت دروزه، محمد، *التفسیر الحدیث*، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۳ه.ق.
۳۳. عسکری، أبوهلال، *الفروق اللغویه*، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۲۲ه.ق.
۳۴. فخر رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بیروت دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ه.ق.
۳۵. فیروزآبادی (بی‌تا)، محمد بن یعقوب، *قاموس المحيط*، بیروت دارالعلم.
۳۶. قاسمی، محمد جمال الدین، *محاسن التاویل*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ه.ق.
۳۷. کاشفی سبزواری، حسین، *جواهر التفسیر*، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸.
۳۸. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، قم، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۸ه.ق.
۳۹. مدرس افغانی، جامع المقدمات، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۹.
۴۰. مغنیه، محمد جواد، *تفسیر الکاشف*، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۲۴ ه.ق.
۴۱. مطهری، مرتضی، *آشنایی با علوم اسلامی*، مبحث کلام، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۳.
۴۲. معرفت، محمدهادی، *تفسیر و مفسران*، قم، مؤسسه فرهنگی التمهید، ۱۳۷۳.
۴۳. همو، *علوم قرآنی*، قم، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، ۱۳۷۸.

۴۴. مکارم شیرازی، ناصر، *الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۱ هـ.ق.
۴۵. معین، محمد، *فرهنگ معین*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.
۴۶. میر حامد حسین هندی، *عقیقات الانوار*، قم، ناشر حسین مولانا، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۴۷. نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۴۸. هاشمی، احمد، *جواهر البلاغه*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۴۳.